

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

ایدئولوژیک

[HTTP://WWW.AZADI-B.COM/M/2010/02/POST_32.HTML](http://WWW.AZADI-B.COM/M/2010/02/POST_32.HTML)

جایگاه مفهوم دولت در ادبیات مارکسیستی

حسن معارفی پور

2/5/2010

هنگامی که کمونیست ها از مفهوم دولت صحبت می کنند از آن به عنوان یک ابزار در خدمت منافع طبقه ی حاکم و برای تثبیت یا حفظ قدرت آن طبقه (منظور طبقه ی مسلط است)، یا از آن به عنوان یک قدرت همگانی جدا از توده ی مردم یاد می کنند.

نزد مارکس، انگلس و لنین این مفهوم یکی از مفاهیم پایه ای است و در آثار خود بارها و بارها به درازا از آن صحبت کرده رفیق لنین بارها در جلسات و نشست ها در این زمینه سخن رانده اند. در آثاری همچون مانیفست کمونیست مارکس و انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر انگلس و اثر جاودانه ی لنین دولت و انقلاب و همچنین در دیگر آثار مارکس، انگلس و لنین به طور گذار در این زمینه صحبت شده است. دولت از نقطه نظر مارکسیسم شامل یک سیستم حکمرانی است که از طریق اعمال قهر قدرت طبقه ی حاکم را حفظ می نماید و این قدرت را از گزند حوادث حفظ می کند. دولت به قول انگلس به هیچ روی نه قدرتی است که از بیرون جامعه تحمیل شده باشد، و نه «واقعیت ایده ی اخلاقی»، «تصویر و واقعیت عقل» چنان که هگل می گوید، بلکه دولت یک محصول جامعه در مرحله ی معینی از تکامل است؛ پذیرش این است که جامعه در تضاد حل ناشدنی با خود درگیر شده است و از این رو به ستیز های آشتی ناپذیری که توان از میان بردن آنها را ندارد، تقسیم گشته است. ولی برای این که این ستیزها، طبقات با منافع اقتصادی در تضاد، خود و جامعه را در یک مبارزه ی ناسودمند ناتوان نسازد، می بایست قدرتی پیدا آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد، تا برخوردها را کاهش دهد و آن را در محدوده ی نظم نگه دارد؛ و این قدرت از جامعه بر می خیزد، ولی خود را بر سر آن می گذارد، و خود را بیش از پیش از آن بیگانه می کند، دولت است. برخلاف پرت و پلا گویی های لیبرال ها و کل جریانات راست، دولت یک سیستم ماوراء طبقاتی نیست که اداره ی جامعه را بدون توجه به منافع طبقات بر عهده داشته و کاری به منافع طبقات اجتماعی نداشته یا نقش میانجیگری را داشته باشد، بلکه در واقع دولت ها در تمام مقاطع تاریخی حافظین منافع طبقات حاکم و حافظین وضع موجود به نفع طبقات مسلط در جامعه بوده اند، فارغ از تمام تفاوت های دولت های مختلف در مقاطع مختلف زمانی و تاریخی و ضعف ها، اشکالات و نقاط قوت آن یک وظیفه ی اساسی را بر عهده دارد و آن مصادره ی اموال جامعه به نام جامعه و به نفع طبقات مسلط و حاکم همراه حفظ قدرت آنان است. شکل گیری دولت ها در آغاز برخلاف ساخت تیره ای از طریق تقسیم سرزمینی اتباع در مملکت های مختلف بود. از

نظر انگلس سازماندهی بر پایه ی محل و منطقه یک ویژگی مشترک همه ی دولت هاست. از ویژگی های دیگر دولت از نظر انگلس می توان به یک قدرت همگانی که دیگر آشکارا خود را به عنوان نیرویی که به صورت یک نیروی نظامی سازمان می دهد و دارای قوه ی قهریه، زندان و غیره است که در ساخت تیره ای و قبیله ایی از این چیزها خبری نبود. انگلس در منشاء خانواده اشاره می کند که "دولت از نیاز به زیر فرمان داشتن ستیزهای طبقاتی برخاست" در نتیجه دولت تبدیل شد به ابزار سیاسی برای سرکوب طبقات تحت ستم در دست طبقه ی قوی تر برای حفظ سیطره ی اقتصادی ای که در نتیجه ی تقسیم کار اجتماعی و پیشرفت جوامع به وجود آمده بود. بنا به گفته ی انگلس "دولت رشته ی پیوند جامعه با تمدن است که در همه ی دوران ها نمونه ی دولت طبقه ی فرمان رواست و به درستی در همه ی موارد ماشینی برای سرکوب طبقه ی تحت ستم است" (منشاء خانواده) باید اشاره کنم که دولت ها از ازل وجود نداشته بلکه همانطور که اشاره شد در یک مقطع مشخص تاریخی در نتیجه ی پیشرفت جوامع به صورت ضرورت گریز ناپذیر به وجود آمدند، در یک مقطع تاریخی نیز بر اساس یک ضرورت تاریخی دولت زاید گردیده و بی ربطی خود را به جامعه و منافع مردم نشان می دهد. در آن شرایط است که جامعه تولید را بر پایه ی همکاری آزاد و برابر تولید کنندگان سازمان دهی می کند و تقسیم کار فعلی که بر اساس منافع طبقه ی مسلط است جای خود را به همکاری همگانی به نفع جامعه می دهد. دولت ها در تمام مقاطع نه تنها دولت باستانی و فئودالی، بلکه دولت انتخابی معاصر هم آلتی برای استثمار کار فردی و سرمایه است. انگلس در نامه اش به بیل می نویسد که دولت چیزی نیست جز ماشین سرکوب یک طبقه توسط طبقه ی دیگر، در جمهوری دموکراتیک نیز دولت همین نقش را ایفا می کند و نقش دولت کمتر از سلطنت مطلقه نیست. (پیشگفتار انگلس بر جنگ داخل در فرانسه)

لنین در دولت و انقلاب نظرات اپورتونیست هایی چون کائوتسکی و آنارشیت ها در زمینه ی دولت را آماج حملات شدید خود قرار می دهد و نقطه نظر مارکسیستی را در زمینه ی دولت بیان می کند. کائوتسکی با مرتد شدنش و نظرات راست و اپورتونیستی اش با یک کشیدن سوسیالیسم بر روی نظرات خود و با موضع گیری ارتجاعی در قبال جنگ در زمینه ی دولت نیز نظریات راست و اپورتونیستی ایی را مطرح نمود. از آنجا که از نقطه نظر مارکسیستی دولت موسسه ایی گذرنده است که در جریان مبارزه و انقلاب از آن بهره می گیرند تا دشمنان طبقه ی کارگر را با آن قهرا سرکوب کنند، لذا گفته های کائوتسکی در مورد "دولت آزاد خلقی" چرندیاتی بیش نبود که در خدمت گرایش بورژوا ناسیونالیستیش قرار داشت. تا زمانی که پرولتاریا به دولت نیاز دارد آن را صرفا برای سرکوب دشمنان خود به کار می گیرد و نیاز به دولت به قول لنین از لحاظ مصالح آزادی نبوده و نیست.

سخن گفتن در مورد آزادی زمانی ممکن است که دولت به معنای اخص کلمه موجودیت خود را از دست دهد. (لنین انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

کمونیت ها برخلاف آنارشیت ها که از همان ابتدا با شعار مبارزه علیه هرگونه دولتی مبارزه می کنند و بی دولتی را در هر شرایط زمانی تبلیغ می کنند، به وجود دولت انقلابی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی دیکتاتوری طبقه ایی که طی قرون متمادی تحت ستم بوده معتقدند و علیرغم اینکه کمونیت ها به زوال دولت معتقدند اما این زوال تنها در شرایطی ممکن است که نابرابری های اجتماعی به طور کل از بین رفته و آزادی به معنای حقیقی و عینی خود، برای طبقه ی کارگر و کل اجتماع تحقق پذیرفته باشد و آن شرایط کمونیزم است. در جامعه ی کمونیستی به قول انگلس دولت منحل نمی شود بلکه به صورت تدریجی زوال می یابد. بعد از کمون پاریس کمونیت ها و طبقه ی کارگر فرانسه به دلیل آنکه از یک دولت قهری و قدرتمند بی بهره بود نتوانستند قدرت طبقه ی کارگر را بیش از چند ماه بیشتر حفظ کند و به دلیل آنکه بورژوازی از دولت و قدرت قهری بیشتری برخوردار بود توانست باعث از هم پاشیده شدن انقلاب شود و قدرت را دوباره به کمک متحدین خود باز ستاند. مارکس ضمن بررسی و دفاع همه جانبه از قدرت طبقه ی کارگر در فرانسه در مقطع کمون پاریس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" اشکالات کمون که مهمترین آن عدم داشتن یک دولت قهری پرولتری یعنی "دیکتاتوری پرولتاریا" بود را بر می شمارد. این اثر برجسته مارکس راهنمای کمونیت هایی شد که بعدها در روسیه به قدرت رسیدند. انقلاب پرولتری نمی تواند بدون انهدام ماشین دولتی بورژوازی و جایگزینی آن با ماشین جدیدی که بقول انگلس به معنای اخص کلمه دولت نیست محال است. (لنین، همانجا)

دولت از نظر کمونیست ها که در مرحله ی انتقالی جامعه ی کمونیستی یا فاز پایینی جامعه ی کمونیستی (که بعدها در کمونیسم روسی به سوسیالیسم مشهور شد) لازم بوده و متناسب با این مرحله انتقالی یک دوران انتقالی سیاسی هم وجود دارد که دولت آن دیکتاتوری پرولتاریاست. برای تاکید در مورد اهمیت بحث در باره ی این مفهوم برخلاف بسیاری از کمونیست های امروزی که سعی دارند به نوعی از به کار بردن مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا دوری کنند، باید بگویم که، دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری فرد نیست؛ بلکه دیکتاتوری طبقه ای است که منافع واقعی اکثریت مردم جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان را نمایندگی می کند. این دیکتاتوری حتی در دوران انقلابی برخلاف دموکراسی بورژوایی که در واقع دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است، دموکراسی را برای اکثریت مردم در جامعه یعنی فروشندگان نیروی کار نوید می دهد و به قول مارکس در کاپیتال از خلع ید کنندگان خلع ید می کند.

بنابراین از نظر من کاربرد این مفهوم نه تنها نباید باعث کج فهمی شود و نمی شود، بلکه عدم روشنگری در این زمینه خود یکی از دلایل کج فهمی در زمینه ی مفاهیم بنیادین مارکسیستی همچون این مفهوم مهم (دیکتاتوری پرولتاریا) است.

فریدریش انگلس در اثر برجسته ی خود آنتی دورینگ اشاره می کند که با دگرگونی در شیوه ی تولید سرمایه داری پرولتاریا در ابتدا ناچار است که "برای تبدیل هرچه بیشتر وسایل تولید بزرگ و اجتماعی شده را به مالکیت دولتی روی می آورد، خود طریقه ی اجرایی این دگرگونی نشان می دهد که پرولتاریا خود قدرت دولتی را در دست می گیرد و وسایل تولید را ابتدا به مالکیت دولتی تبدیل می کند. اما به این وسیله پرولتاریا خود به عنوان پرولتاریا از میان بر می دارد و از این طریق کلیه تفاوت ها و تناقضات طبقاتی و سرانجام دولت به مثابه ی دولت را از میان می برد." (آنتی دورینگ، انگلس، فصل سوم، سوسیالیسم). او در ادامه اشاره می کند که جامعه ای که تا به حال در تعارضات طبقاتی سیر می کرد، به وجود دولت احتیاج داشت، یعنی به وجود تشکیلات طبقه ی استثمار کننده برای حفظ شرایط خارجی تولید و مشخصا برای نگه داشتن استثمار شونده در شرایط ستم مطابق با شیوه ی تولید موجود (بهره برداری، سرواژ، یا فرمانبرداری و کار مزدوری) دولت نماینده ی رسمی کل جامعه و تجمع آن در یک هیأت قابل رویت بود، اما و فقط تا وقتی چنین بود که دولت آن طبقه ای بود در زمان خود نمایندگی کل جامعه را بر عهده داشت. در دوران باستان، دولت اتباع برده دار، در قرون وسطی دولت اشراف فئودالی و در زمان ما دولت بورژوایی، ولی سرانجام زمانی که دولت نماینده ی کل جامعه می گردد وجود خود را سا زاید می گردد. (همانجا)

با از بین رفتن تصادمات و تناقضات طبقاتی و تنازع بقای فردی در جامعه وجود دولت به مثابه ی یک سیستم برای تعدی به حقوق دیگران یا داور امور یا نماینده ی کل جامعه زاید گردیده و دیگر لازم نیست که سیستمی برای تصاحب وسایل تولید به نام جامعه و بر فراز سر جامعه وجود داشته باشد. در چنین شرایطی است که به قول انگلس اراده ی اشیاء و هدایت پروسه ی تولید جایگزین حکومت بر انسان می گردد، در این شرایط دولت برچیده نمی شود اما همانطور که اشاره شد را زوال را در پیش می گیرد.